

## در حاشیه گزارش اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

سخنرانی در کنگره سوم حزب

آنچه می‌خواهم اینجا بگویم چکیده کل بحث من در این کنگره است و تمام صحبت های بعدی ام در طول جلسات از همینجا مایه خواهد گرفت. دیروز درحاشیه جلسات از یکی از رفقا پرسیدم که آیا در این مبحث، که البته عنوان پرطمطراقی هم دارد، دخالتی میکنی؟ به شوخی گفت که بهتر است فعلا "قاچ زین را بچسبم". و بحثی که من دارم اینست که به حکم شرایط عینی که بیرون، در دنیا، در جریان است بدون توجه به این بحث قاچ زینی دست کسی باقی نماند که بچسبد. (بحث بر سر کمونیسم کارگری و اوضاع حساس و تعیین کننده بین المللی است و در مقابل این) "قاچ زین" یعنی "بگذار تشکیلاتم را اداره کنم"، "بگذار این هفت هشت ماه را بگذرانم"، "پراتیک سازمانی و ارگانی من مشغله من است" و (در یک کلمه "حزب را بچسبیم"). اما تمام بحث ما اینجا اینست که دیگر دوره ای که بتوان جدا از منفعت انقلاب کارگری و مبارزه کارگری پراتیک انقلابی ای داشت و سازمان رادیکالی داشت و اداره کرد گذشته است. و هر رفیق ما که میخواهد چنین کند باید بدوا عمیقا به مبحث امروز و استنتاجاتی که از آن میکنیم توجه کند.

نمیتوان در دنیائی که شوروی و کل مدل اقتصادی اش با چنین شدتی دستخوش بحران و تحول میگردد، در دنیائی که احزاب عریض و طویل در کشورهای پیشرفته سرمایه داری درشرق و غرب به اضمحلال کشیده میشوند، بیتفاوت نسبت به این تحولات سر در لاک تشکیلات خود کرد در گوشه ای پراتیک سیاسی پیشرو و رضایتبخشی را برای خود ترتیب داد. دوره فعالیت محدود، افق محدود و انتظارات محدود از مبارزه سیاسی بسر

رسیده است. آنچه در این گزارش به آن "سوسیالیسم بورژوائی" اطلاق کرده ایم، لاشه خود را هم نمیتواند به قرن بیست و یکم بکشد. حاصل این روند تخریب سوسیالیسم بورژوائی کنار گذاشته شدن مارکسیسم و تعرض ایدئولوژیکی بورژوازی علیه مارکسیسم بطور کلی است. در سال ۲۰۰۱ به ازاء هر یک مارکسیست فعال دو هزار مارکسیست "سابق" پیدا خواهید کرد که به شما میگوید "این حرفها فایده ندارد"، که "مارکسیسم و کمونیسم ایده های قرن نوزدهم است و شکست خود را در عمل نشان داده است".

این تصور که گویا میشود خلاف این جریان تخریب بود، خلاف این عقب نشینی و یاس بود، بدون آنکه به افقی روشن و دستگاه فکری و نگرشی محکم و قدرتمند مسلح بود یک توهم پوچ است. کسی که بخواهد بدون چنین افقی "فاچ زین" هرچیزی را بچسبد از حالا میتوان گفت که محکوم به شکست است. بنابراین توجه به این چهارچوب عمومی که امروز مطرح میشود برای کسی که واقعا میخواهد پراتیکی داشته باشد و فعالیتی را به پیش ببرد حیاتی است.

در کنگره دوم و پس از آن در نوشته هائی، من از دو تاریخ صحبت کردم. یکی تاریخ سوسیالیسم و حرکت های سوسیالیستی و کمونیستی آنطور که در عمل هستند، و تاریخ کارگران، تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی. در آن بحث ها این را تذکر دادم که این دو تاریخ دو تاریخ متفاوتند. شکافی اساسی آنها را از هم جدا نگهداشته است. بهر رو آنچه در این گزارش داریم میگوئیم اینست که اگر سه سال قبل هنوز مجاز بودیم که از دو تاریخ بهرحال در جریان صحبت کنیم، امروز دیگر پرونده یکی از این دو تاریخ دارد بسته میشود. یکی دارد به انتهای خود میرسد. و نکته قابل توجه اینست که امروز در شرایطی تاریخ سوسیالیسم بورژوائی دارد به انتهای خود میرسد که حرکت دیگر، یعنی مبارزه عینی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری در اوج غنی و تعیین کنندگی خویش است. مبارزه طبقاتی، مبارزه کارگران، یعنی دینامیسمی که به گفته مارکس جامعه معاصر را به جلو میراند، بیش از هر زمان دیگر بارز و ملموس شده است و جایگاه تعیین کننده خود را بعنوان محرکه تاریخ جامعه موجود به نمایش گذاشته است. بیش از هر زمان تضاد کار و سرمایه، مستقیم و بلاواسطه، حیات انسانها را تحت تاثیر قرار میدهد و مشروط میکند. از شمال آمریکا، تا جنوب آفریقا و آسیا. درست در چنین موقعیتی، که جدال کار و سرمایه هستی و ذهنیت حتی عقب مانده ترین جوامع را تعیین میکند، طومار حیات سوسیالیسمی که بنا بود از این تضاد مایه گرفته باشد و به نیازهای این مبارزه پاسخگو باشد دارد درهم پیچیده میشود. از اینرو بنظر من فراخوان سه سال قبل من که رفقا نباید میان این دو تاریخ بیش از این معلق ماند، باید آن تاریخ و آن بستر

مبارزاتی را که مارکسیسم به سهم خود نشان داده و تاکید کرده انتخاب کرد، دیگر موضوعیت ندارد. یکی از این دو تاریخ، تاریخ سوسیالیسم غیر کارگری دیگر دارد بسته میشود و فقط یک بستر برای مبارزه رادیکال و انقلابی باقی میماند. بستر مبارزه کارگری و کمونیسم کارگری. این انتخاب دیگر در جهان عینی صورت گرفته است و هرکسی که بهر دلیل و با هر نیتی نمیخواهد از آنچه که تا امروز رادیکالیسم نام داشته و از سنت مبارزه احزاب رادیکال و سوسیالیست غیرکارگری ببرد، باید دیگر تکلیف خود را بسرعت روشن کند. این تعیین تکلیف باید بسیار زود انجام شود. یک شاخص خود شوروی است. چپ رادیکال باید حداقل با همان سرعتی به نفع کمونیسم کارگری دگرگون شود که سوسیالیسم بورژوازی دارد به زوال کشیده میشود، یعنی سرعتی که شوروی تغییر میکند.

### مبارزه طبقاتی و کمونیسم کارگری

میخواهم اینجا راجع به این "دو تاریخ" بیشتر صحبت کنم. رفیق ایرج نسبتا به تفصیل راجع به سوسیالیسم بورژوازی صحبت کرد. من میخواهم درباره مبارزه طبقاتی صحبت کنم بعنوان سرمنشاء واقعی رادیکالیسم و سوسیالیسم در جامعه معاصر. از این صحبت میکنم که مارکس چه تعبیری از مبارزه طبقاتی دارد. با این بحث میخواهم از کمونیسم کارگری دفاع کنم بعنوان یک چهارچوب فکری و یک روش عملی معتبر، که برخلاف آنچه امروز اینجا و آنجا در حزب گفته میشود، اساسی ترین پاسخ های عصر ما را داده است و راه یک پراتیک انقلابی را برای کمونیستهای که بخواهند در جامعه حاضر قدرتمند و موثر باشند به روشنی نشان داده است.

شاخه های گوناگون سوسیالیسم غیر کارگری به طرق مختلف تعیین کنندگی مبارزه طبقاتی و حتی اساسا عینیت این مبارزه و ملموس و قابل تشخیص بودن آن را نفی کرده اند. یک روز بما میگفتند "ساختن اقتصاد شوروی" محور حرکت انسانهای انقلابی زمانه است و این امر اساسی هر کمونیست در هر گوشه جهان است. یک روز میگفتند استقلال طلبی، "مستقل شدن از امپریالیسم"، محور رادیکالیسم عصر ما و نیروی پیشبرنده جامعه است. برابری حقوقی، دموکراسی علیه استبداد، ناسیونالیسم، حقوق بشر و دهها موضوع دیگر از این نوع توسط سوسیالیست ها بعنوان محتوای واقعی و عملی سوسیالیسم و نیروهای محرکه این تمایلات بعنوان نیروهای محرکه سوسیالیسم در زمان ما معرفی شده اند. این مشخصه سوسیالیسم تاکنونی است که در آن مبارزه طبقاتی بطرق مختلف انکار شده و به فرع این حرکات و جنبش های غیر طبقاتی تبدیل شده است.

برای چپ غیر کارگری مبارزه طبقاتی تجریدی و حتی اساطیری است، این نوع حرکات و مطالبات، اما، عینی و واقعی و اجتماعی اند. برای مثال مبارزه طبقاتی را به پدیده ای تبدیل کرده اند که گویا فقط در دوره های معینی مصداق پیدا میکند. گویا این مبارزه سطح آگاهی نظری خاصی را ایجاب میکند. برخی حتی ممکن است ادعا کنند که مبارزه طبقاتی در فلان دوره در فلان کشور جریان نداشته است. برخی برای مثال معتقدند که احزاب کمونیستی تنها در دوره های خاصی که مبارزه طبقاتی به "سطح" معینی رسیده است میتوانند وجود داشته باشند. برخی مبارزه طبقاتی را تنها با شرط حاکم بودن شعور سوسیالیستی بر آن به رسمیت میشناسند. خلاصه کلام جنبش کمونیستی عملاً موجود مبارزه طبقاتی را در اشکال بسیار بارز و برجسته اش، در اشکال چشمگیر و غیر قابل انکارش، تعریف کرده است و در بخش اعظم جامعه سرمایه داری معاصر وجود مبارزه طبقاتی بعنوان یک پدیده زنده و در حال جریان را انکار کرده است.

مارکس از مبارزه طبقاتی چیز دیگری را مد نظر داشت. منظور او صرفاً خیزش های اجتماعی عظیم و چشمگیر کارگران نبود. مبنای مانیفست کمونیست و ایدئولوژی آلمانی ادا یک چنین تعبیرهایی نیست. مارکس از یک کشمکش طبقاتی حرف میزند، از یک رویارویی طبقاتی دائم و بلاوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان که در دل جامعه در جریان است. مارکس این کشمکش را نیروی پیشبرنده تاریخ میدانند. بنیاد تاریخ برای مارکس این کشمکش طبقاتی است. احزاب به اصطلاح کمونیست زیادی سراغ این مبارزه طبقاتی رفته اند و ظاهراً پیدایش نکرده اند، و در نتیجه تصمیم گرفته اند از وطن پرستی جهان سومی شان دفاع کنند، حق ملل در تعیین سرنوشت را مضمون فعالیت خودشان و منشاء تعریف هویت خودشان قرار بدهند، و قس علیهذا. اما در تمام مدتی که این گونه سوسیالیستها با این مشغله ها و این آرمانها مشغول کارشان بوده اند، در تمام مدتی که نسل های پی در پی از این نوع سوسیالیستها دنیا آمده اند، فعالیت کرده اند، پشیمان شده و به پوچی رسیده اند، در دل همان جامعه، آنجا که تاریخ واقعی دارد پیش میرود و مقدرات انسانها تعیین میشود، مبارزه طبقات و آن کشمکش عینی که مارکسیسم از آن صحبت میکند حکم رانده است. اگر خود جزئی از این کشمکش باشی و یا آنقدر درک داشته باشی که بتوانی آنرا آنطور که هست ببینی میدانی که اکثریت عظیم این پنج میلیارد (و یا حتی بیشتر) جامعه بشری، انسانهایی هستند که اگر هرروز بلند نشوند و برای کار کردنشان مشتری پیدا نکنند و اگر هر روز از بام تا شام برای کسی کار نکنند، و اگر این کار را بدون وقفه برای یک هفته و یکماه انجام ندهند، نان ندارند. نان را به یک معنی کلی بکار میبرم. اکثریت عظیم اعضاء این جامعه بشری مجبور است، دائماً

مجبور است، که هر روز از نو مساله بقای فیزیکی اش را حل کند، هر روز از نو مساله خوراک و پوشاک و مسکنش را حل کند، و هیچ لحظه از این فشار دائمی، که شاید خیلی سوسیالیست‌های زمان ما یک لحظه بر خودشان حس نکرده‌اند، خلاصی نداشته باشد که باید هرروز از نو انسان بودن و زنده بودن خود را اثبات کند. و تازه اگر به همین هم موفق شود، اگر از حداقل ایمنی اقتصادی هم بهره‌مند شود، محکوم به این باشد که از کل دستاوردهای عظیمی که جامعه بشری بر دوش خود او در زمینه علم و هنر و ابزارهای شکوفائی استعدادهای انسانی بوجود آورده است، بی بهره بماند. اکثریت عظیم این چند میلیارد ساکنین کره زمین را کسانی تشکیل می‌دهند که برای اینکه زنده بمانند و انسان بمانند باید دائما مبارزه کنند. و این تازه برای دستیابی به آن تصویر محدود و قالبی از انسان است که جامعه سرمایه‌داری برای این طبقه معین تولید و بسته‌بندی می‌کند. برای این جامعه، انسان یعنی "بقاء" بعلاوه مقداری بیمه‌ها، حقوق بازنشستگی، تضمین اینکه اگر دستت قطع شد پانسمانش می‌کنیم، اگر بچه‌ات بیمار شد فکری بحالش می‌کنیم، اگر شانس بیاوری بچه‌ات ۹ کلاس درس می‌خواند و در بازار کار، همانجا که پدر و مادرش را فرستاده‌اند، کار گیر می‌آورد. این آن تصویری از انسان است که در این جامعه کارگر تازه باید برای رسیدن به آن تلاش کند. هیچ صحبتی از انسان‌آنطور که باید باشد، آنطور که مارکس می‌گوید، در بین نیست. انسانی که بر جامعه خود و بر سرنوشت خود تسلط دارد. انسانی که به میل خود تصمیم می‌گیرد که صبح چه بکند و عصر چه بکند، کدامیک از این عرصه‌های متنوع بروز توانائی‌های بشری او را ارضاء می‌کند، چگونه انسان بودنش را پراتیک می‌کند و چگونه به نیازهای کل جامعه بشری با تمام عشق و خلاقیت اش پاسخ می‌دهد. تصویری که بورژوا از انسان به کارگر می‌دهد این نیست. برای آنها جامعه انسانی جامعه‌ای است که مالکان آن حواسشان به کارکنان خود هست. حتی در بهترین و پیشرفته‌ترین و انسانی‌ترین جوامع عصر ما تصویر همین است.

دقیقا به دلیل اینکه این میلیاردها انسان این وضعیت و این تصویر از خود را نمی‌پذیرند و درمقابل آن قد علم می‌کنند، کشمکش و مبارزه طبقاتی ادامه دارد. اگر کسی قادر نیست این مقاومت و این کارگر دائما درحال مبارزه را باور کند من از او می‌خواهم که به بورژوازی نگاه بکند تا انعکاس این مقاومت دائمی را در او ببیند. در طبیعت هم ویروس‌هایی هستند که فقط از روی عکس العمل سیستم دفاعی بدن می‌توان به وجودشان پی برد. بیائید انعکاس مقاومت عظیم و دائمی کارگر را در بورژوازی نشانتان بدهم. این جامعه دارد به چیزهایی عکس العمل نشان می‌دهد. عده بسیار کثیری

از آدمها در این جامعه مشغول سازماندهی سرکوب و ساختارهای سرکوبند. عده بسیار بیشتری دارند در علم و هنر و ادبیات و مذهب و صدها عرصه دیگر اصل بی حرمتی انسان، بردگی و مقهور بودن او و فرودست بودن او را اثبات و تبلیغ میکنند. این دنیا مملو از آخوندها و کشیش ها، قلمزن ها، هنرمندها، سیاستمدارها، جامعه شناس ها و اقتصاددانهایی است که کارشان اینست که به توده عظیم مردم دنیا طبیعی بودن و چاره ناپذیری فرودستی و محرومیت انسانها را بقبولانند. اگر در مقابل این دعاوی، در مقابل این جامعه و درمقابل این تصاویر از انسان و مقدرات او مقاومتی عظیم وجود ندارد، اگر کارگر بی حقوق و فرودست این را قبول کرده، چرا دست برنمی‌دارند؟ واقعیت اینست که هرروزه میلیونها انسان متولد میشوند که بنا به موقعیت عینی شان در جامعه و در تولید ناگزیرند این تصویر و این افق و این آینده را نپذیرند. مبارزه طبقاتی فقط اعتصاب و تحصن و انداختن کارفرما در حوض کارخانه نیست. مبارزه طبقاتی تمام آن اشکال متنوع و تمام دقایق این نپذیرفتن اجتماعی توسط طبقه کارگر را در بر میگیرد. مقاومت، همانطور که مارکس میگوید، روی دیگر استثمار است. هرجا استثمار هست مقاومت هم هست. این را مارکس برای سوسیالیست پادروائی میگوید که نمیخواهد جزئی از استثمار باشد اما در این مقاومت دائمی هم حضور ندارد و حتی آنرا نمیبیند. دو طرف این تقابل طبقاتی ابهامی در مورد این مساله ندارند. این شبه سوسیالیست ماست که با چتر نجات در جامعه فرود آمده و زمین زیر پایش را بدرستی نمیشناسد. به این باید توضیح داد که "هرجا استثمار وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد"، اعم از اینکه پنهان است یا آشکار، خشن است یا مسالمت آمیز، روشن است یا گنگ.

بحث کمونیسم کارگری از این مقاومت شروع میکند و به آن رجوع میکند. ما میگوئیم جنبش سوسیالیستی باید از دل این مقاومت و به مثابه ظرفی برای این مقاومت بوجود آمده باشد تا ما بتوانیم اسم آنرا را مارکسیسم و کمونیسم بگذاریم. و بخش اعظم سوسیالیسم و به اصطلاح مارکسیسم تاکنونی، لااقل از زمانی که سر انقلاب اکتبر را بسمت دیگری کج کردند، چیزی جز این بوده است. برعکس، این سوسیالیسم تلاشی بوده است از جانب طبقات دیگر برای استفاده از این مقاومت کارگری به نفع منافع اجتماعی و اهداف سیاسی و اقتصادی ای که از طبقه کارگر و موقعیت عینی و آرمانهای او مایه نمیگیرد. به نفع ایجاد تغییراتی که اساسا مورد نظر بخش هائی از خود طبقه بورژوا است. سوسیالیسم تاکنونی درد اقشار غیر کارگر را منعکس کرده است، درد کسی را که میخواهد وطنش سری میان سرها در بیاورد، کسی که میخواهد آمریکا به او زور نگوید، کسی که میخواهد زبان و رسوم محلی اش را به رسمیت بشناسند، درد روشنفکر جهان

سوم، مشتاقان صنعت، استقلال، رفم، و خلاصه هرچیز دیگری بجز امر رهائی بشر از سرمایه و خلع ید کارگر از بورژوا. اگر سوسیالیسم رادیکال زمان ما کارگری بود دیگر اثبات اینکه حاجی برخوردار هم همانقدر استثمارگر است که اریه اینقدر کار پیچیده ای نمیشد و به سه سال "مبارزه ایدئولوژیک" احتیاج نمیداشت. اینها جنبش‌های طبقات اجتماعی دیگرند که نام معتبر سوسیالیسم را وام میگیرند زیرا دیگر میدانند که نیروی عظیمی که در جامعه سرمایه داری خفته است با این پرچم به تکان در میاید، و میکوشند این نیروی عظیم را در خدمت اهدافی غیر آنچه خود او میخواهد بکار بگیرند. کمونیسم کارگری یعنی اعتراض اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه و سرمایه داری و نه هرچیز دیگری که یکی بخواهد تحت این نام راه بیاندازد. این در مانیفست کمونیست و حتی قبل از آن به روشنی بیان شده. حتی قبل از نگارش و انتشار مانیفست، انگلس در نامه ای به مارکس درمورد تماسهایی که در یکی از شهرهای آلمان با تعدادی محفل کارگری پیدا کرده است میگوید که اگر قدری بیشتر در میان اینها کار کنم اینها "کمونیسم را راه اعتراض خود قرار میدهند". و ادامه میدهد که "کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به مثابه انسان به کل وضع اجتماعی و نه به مثابه فرد علیه وضع خودش". هیچ جا اسمی از وطن، حقوق بشر، استقلال و دموکراسی در تعریف مشخصات کمونیسم وارد نمیشود. کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به عنوان یک انسان به جامعه موجود. کمونیسم یعنی ظرف و ابزار و چهارچوب اعتراض کارگر وقتی کل بنیاد جامعه موجود را هدف میگیرد. سوسیالیسم‌ها و کمونیسم‌های جز این محصول طبقات دیگر و عکس العملی به کمونیسم کارگران است. اینها باید بگویند که "این تصویر درستی از آرمان سوسیالیسم و از انسان و مقدرات او و از جامعه فردا نیست. سوسیالیسم آن است که ما میگوئیم، تدریجی است و مراحل دارد و ملاک پیشروی اش لزوماً تغییر وضعیت تو نیست".

من از شما میخواهم، بعنوان کسانی که عضو حزب کمونیست هستید، بعنوان کسانی که نیامده اید قاچ زینی را برای مدت معینی بچسبید، بعنوان کسانی که میخواهید تضمین کنید که کل این افق کمونیستی کارگر عملی میشود، فکر کنید و انصاف بدهید که ما کجائیم و کجا ایستاده ایم. پای ما روی کدام تاریخ است. با کدام تاریخ جابجا میشویم. بنظر من حزبی حزب کمونیست است که گسترش مبارزه طبقاتی کارگر گسترش او باشد، که نگرانی کارگر در مبارزه نگرانی او باشد، که اعتراض کارگر به وضع موجود اعتراض او باشد، که با جنبش کارگری تحت فشار قرار بگیرد و با جنبش کارگری پا به تعرض بگذارد. اوضاع کنونی ماهیت غیر کارگری سوسیالیسم تاکنونی را افشاء میکند. تولید سرمایه داری دنیا را روی سر خود گذاشته است. کارگر و اعتراض کارگری به چنان

وزنه ای در تمام جهان تبدیل شده که دیگر هر رهبر فکسنی جهان سوم، از آخوند ایرانی و خاخم اسرائیلی و دالایی لاما تا چاقوکشانی که قپه روی دوششان چسبانده اند، متخصص بالا بردن بارآوری کار شده اند. درست در همین مقطع سوسیالیسم زمان ما دارد به قهقرا میرود. مقاومت کارگر و قدرت اجتماعی او هرگز اینچنین عظیم و چشمگیر نبوده و در همان حال جنبشی که با چسباندن نام کمونیسم بخود خود را منبعث از این طبقه قلمداد میکرد دارد مضمحل میشود.

حزب کمونیست زمان ما هنگامی براستی بوجود آمده است که این قدرت عظیم طبقاتی پایه وجودیش باشد. من میگویم این حزب را میتوان ساخت. این اساس بحث کمونیسم کارگری است.

### کمونیسم کارگری و حزب کمونیست

مساله در این چند سال بنظر من فائق آمدن بر ناباوری نسبت به این افق کمونیسم کارگری بوده است. فکر نمیکنم موفق شده باشیم. فکر نمیکنم حزب کمونیست بعنوان یک حزب سیاسی متوجه ضرورت چرخش اساسی که باید صورت بدهد شده باشد. خودتان میتوانید نگاه کنید و ببینید که حزب ما امروز در مشغله اش، در تبینش از مسائالش، در کار روزانه اش، در افق و درونمای عمومی و عملی اش، در اولویت هایش و غیره کدام تاریخ واقعی را منعکس میکند. به ما میگویند الگوی ما برای سوسیالیسم چیست. میدانم که باید درباره سوسیالیسم بعنوان یک نظام بیشتر سخن گفت، اما این معضل کیست؟ این معضل کسی است که ابتدا با یک الگو آمده و الان با ورشکستگی الگوها دارد از گود خارج میشود و نه معضل آن طبقه مجبور به مبارزه ای که من تصویر کردم. کسی که کشمکش دائمی با سرمایه جزو ملزومات وجودش است و ناگزیر است اوضاع موجود را نفی کند. مارکس به همین جنبش کارگری برای نفی سرمایه داری گفت کمونیسم. این جنبش جلوی چشم ما با تمام قوا جریان دارد و مجبور است آنچه هست را نفی کند. با به بن بست رسیدن سوسیالیسم بورژوائی در روسیه و ناتوانی فلان سوسیالیست برای فرستادن دوتا نماینده به مجلس فلان کشور، امرش و اجبارهایی که رویورش هست و تصمیمش هیچکدام عوض نمیشود. کارگر با بحران سوسیالیسم بورژوائی نمیتواند از افقی که درباره انسان و آینده او دارد کوتاه بیاید. راستش مشکل امثال گورباچف هم همین است. اتفاقا در شوروی این مساله بسیار بسیار بارز است که مشکل کارگر و انتظارات او از جامعه است. میگوید هر روز دارم تولید میکنم و در دنیا دارند



تولید میکنند و من هم میخواهم از آنچه که میسازم و آنچه که میبینم جامعه بشری میتواند بسازد بهره مند بشوم. اقتصاد شوروی بدلیل ناتوانی اش در بهره مند کردن توده وسیع مردم از آنچه که تولیدش بعینه در قدرت بشر امروز هست به بحران کشیده شده است. بهررو مبارزه کارگر برای بهبود اوضاعش و برای نفی سرمایه داری تعطیل بردار نیست. و حزب کمونیست زمان ما باید متشاء خود را از این مبارزه بی وقفه بگیرد و دقائق این مبارزه را منعکس کند.

کمونیسم کارگری فراخوانی به تغییر اخلاق و افکار نیست. فراخوانی به یک انتقال اجتماعی است. چپ ایران حاصل تکامل اعتراض ملی و رفرمیستی به امپریالیسم و استبداد سلطنتی بوده است. وطن آباد و صنعتی و مستقل، یک سرمایه داری خودی که توسری خور نباشد، درونمایه تفکر سیاسی و اقتصادی و انقلابیگری چپ رادیکال ایران بوده است. شاید هم اگر بجائی میرسید چیزی هم به کارگر میداد. (این را من ندیده ام و تضمین نمیکنم). اما هرچه این چپ رادیکالیزه بشود، هرچه بورژوازی و خرده بورژوازی و غیره را هم در تئوری و سیاستش کنار بگذارد، هنوز نمیدانم چگونه قرار است جایگاه اجتماعی اش را کنار بگذارد. تاریخ معاصر چپ غیرکارگری گواه اینست که وقتی همه این مفاهیم و مقولات کلیدی سیستم اش را کنار گذاشت بالاخره خودش را هم کنار میگذارد و بطور کلی از گود خارج میشود. کمونیسم کارگری حاصل روند رادیکالیزاسیون سوسیالیسم غیرکارگری نیست، ادامه تکامل جنبش اعتراضی طبقه و سطحی از توسعه اعتراض سوسیالیستی کارگر بعنوان یک طبقه متمایز اجتماعی است. همانطور که گفتم ما داریم از دو تاریخ مادی مختلف حرف میزنیم. بالاخره باید حاضر بشویم این را بفهمیم که در کنار کلیه جنبش ها و حرکت های اجتماعی غیرکارگری که پایه احزاب سوسیالیسم غیرکارگری تاکنونی است، جنبش مادی اجتماعی و قدرتمندی وجود دارد که بسیار به زندگی هر سوسیالیستی مرتبط تر است. باید رفت از این جنبش شروع کرد.

در کنگره دوم گفتم که حزب کمونیست در این تلاقی قرار گرفته است. امروز هم بنظر من وضع همین است. در مبحث عملکردها میتوانیم درباره این صحبت کنیم که چه پیشرفتی کرده ایم. اگر از من بپرسند، از آنجا که به کار نیمه کاره و به نفر دوم جایزه نمیدهند، میگویم هیچ. باید جلوتر میرفتیم. و چون نرفته ایم باید باز از همانجا ادامه بدهیم.

پیوستن به متن این مقاومت و مبارزه طبقاتی، از آن مایه گرفتن وبه مسائل آن پاسخ دادن، کلید پیشروی برای حزبی است که از قطبی دیگر در جامعه دارد بسمت طبقه کارگر میروند. اگر کسی فکر میکند که این به معنی سرخم کردن در برابر "خودبخودی"، تمکین

به مبارزه اقتصادی، و کم‌رنگ کردن تئوری و غیره است، اجازه بدهید بگویم که این دقیقا نشاندهنده نفهمیدن بحثی است که دارم می‌کنم. من می‌گویم مبارزه طبقاتی با تمام پتانسیل اش باید ظرف خود را کمونیسم قرار بدهد. من از کمونیسم بعنوان تئوری و نقد فقط مارکسیسم را می‌فهمم. من دارم از ارتدوکسی مارکسیسم دفاع می‌کنم. وقتی بما اینجا و آنجا در داخل حزب می‌گویند که کمونیسم کارگری بحث هایش را خوب باز نکرده و دیدگاهش را درست توضیح نداده است، پاسخ من اینست که دیدگاههای ما در ایدئولوژی آلمانی و در کتاب سرمایه و دهها نوشته دیگر از این دست در جامعیت خودش باز شده است. من مسئول این نیستم که برای کسی که سوسیالیسمش را و نگرش اش را از دکتر ارانی و از تاریخ مختصر گرفته، پاسخ های جدید پیدا کنم. بلکه جواب میدهم که این روایت های دست دوم و رقیق شده را کنار بگذار، برو یکبار هم که شده نگاهی به ایدئولوژی آلمانی بیانداز و بین آیا حقانیت این مارکسیسم، و کوبندگی نقدی که در آنها هست، و کارآئی آن در توضیح معضلات امروز ما برایت روشن نمیشود. از نظر تئوریک بنابراین بحث کمونیسم کارگری اساسا جز بازگشتن به مارکس و ارتدوکسی مارکسیسم و مارکسیسم لنینی که انقلاب روسیه را سازمان داد، نیست. دستگاه انتقادی و نگرش کمونیسم کارگری قدرتمند سر جای خودش است. آنچه امروز لازم است، و این باید درافزوده نظری ما باشد، کاریست واقعی این مارکسیسم به اوضاع و احوال زمان ماست. نقد از موضع کارگر امروز و در قبال مسائل و اوضاع متفاوت امروز است. ما در بحث کمونیسم کارگری فلسفه و جهان بینی و جامعه شناسی تازه ای را باب نکرده ایم، بلکه داریم مارکسیسم را به روایت درست و در قبال مسائل زمان خودمان بکار میبریم.

اجازه بدهید بحث کمونیسم کارگری و موقعیت حزب کمونیست را از زاویه دیگری هم مطرح کنم. اینجا کنگره حزب کمونیست است و من از موضع عضو این حزب صحبت کردم. فرض کنید کنگره دیگری هم وجود دارد. کنگره طبقه کارگر، کنگره رهبران عملی و مستقیم اعتراض ضد سرمایه داری کارگر. و فرض کنید یکی از ما بعنوان ناظر دعوت شده ایم. چه چیزهایی در این کنگره خواهیم شنید؟ بنظر من یکی از سخنرانی ها قطعا این میبود: "این حزب کمونیست ایران را میبینید، جریان رادیکال و خوبی است، تلاش زیادی دارد میکند، راه زیادی بسمت ما آمده است، در سخت ترین شرایط از حرفهای کارگیشان کوتاه نیامده اند، رفقای بسیار خوبی دارد، واقعا استقامت نشان داده اند، این حزب بدرد ما میخورد، باید بگیریمش، باید تصرفش کنیم".

اگر از این زاویه نگاه کنید بهتر موقعیت حزب و وظیفه کمونیسم کارگری در درون و بیرون این حزب را تشخیص میدهید. چه کمونیست عضو حزب و چه کارگری که به

سرنوشت کمونیسم و این حزب علاقه دارد، همین وظیفه را دارد. این حزب باید به نفع کارگران تصرف شود، رهبری اش، زبانش، مشغله هایش، و ارگانهای تصمیم‌گیری اش، همه باید به نفع کارگران تصرف شوند. اگر من از بام تا شام دارم به زبان غامضی از سوسیالیسم با کارگران حرف میزنم، یک نفر باید بیاید و مرا کنار بزند و حقایق سوسیالیستی را به زبان روشنی بگوید. من میگویم وظیفه ما، وظیفه مدافع بحث کمونیسم کارگری، این است که به این حزب چهارچوب فکری ای بدهد و مجموعه ای از اولویت‌ها، مشغله‌ها و جهت‌گیری‌ها، و ارزش‌ها و ساختارهایی را به آن تحمیل نکند که، علی‌رغم تمام آن تمایلات و گرایشات غیرکارگری بازدارنده که هر روز تولید و باز تولید میشود، تصرف این حزب را برای طبقه کارگر ممکن و به صرفه نکند. وگرنه طبقه کارگر از این حزب دست میکشد. رفیق ایرج گفت مساله این نیست که کمونیسم کارگری در آینده رشد میکند یا خیر، پاسخ این سوال مثبت است. من هم عینا همین نظر را دارم. با این رشد عظیم جامعه سرمایه‌داری و قدرت تولیدی اش و با موقعیتی که کارگر امروز از آن برخوردار است، بالا گرفتن جنبش سوسیالیسم کارگری اجتناب‌ناپذیر است. اما بنظر من سوال لاف‌لاقی اینجا اینست که آیا این حزب در صف این جنبش عظیمی که در راه است خواهد بود یا خیر. آیا حزب کمونیست ماتریالی خواهد بود که این کمونیسم کارگری از آن استفاده کند یا خیر.

دوره ای که در پیش است دوره تصمیمات بزرگ و افق‌های وسیع است. فکر هم نمیکنم که کسی که خود را آدم کوچکی بداند به حزب ما آمده باشد. وقتی رهبران و سیاستمداران بورژوازی بخودشان اجازه میدهند که جهانی و فرامحلی فکر کنند، ما نباید اجازه بدهیم که عضو حزب کمونیست کوچک و محلی فکر کند. همه دنیا دارد از تغییرات اساسی در جهان حرف میزند. همه ما باید روی این تغییرات و درباره آنچه بورژوازی درباره آن میگوید حرف داشته باشیم. ما باید با یک دستگاه فکری و عملی منسجم به جنگ شرایط امروز برویم. طوفانی که براه افتاده است، و عظمت‌های فکری و اقتصادی را دارد با خود میبرد و همراه خودش هزاران سوسیالیست آبکی را از میدان خارج میکند، جلوی عشق من به تشکیلاتم متوقف نمیشود. اگر آماده نباشم همان عشق و همان تشکیلات را هم با خود میبرد. آن کسی و آن جریانی میتواند در برابر این اوضاع بایستد و حتی از جوانب دگرگون‌کننده آن به نفع انقلاب کارگری استفاده کند، که یک افق سیاسی و ایدئولوژیکی و عملی کارشده داشته باشد. افقی که تاب یک استقامت چند ده ساله را داشته باشد.

اگر بعدها به این کنگره نگاه بکنند، قطعاً متوجه این میشوند که این کنگره مقارن

اتفاقات بسیار مهمی در جهان، اساسا حول تحولات شوروی و چین، و در کل توازن سیاسی و ایدئولوژیکی دنیای سرمایه داری است. ما باید پاسخ خود را به این اوضاع بدهیم. من به سهم خود میخواهم در این کنگره بگویم که شکست سوسیالیسم بورژوائی شکست سوسیالیسم کارگری نیست. هرچند که در کوتاه مدت و یا در میان مدت فشار عظیم ضد سوسیالیستی که بورژوازی به این ترتیب وارد میکند، شرایط کار ما را دشوار میکند، اما رشد عظیم صنعت در سطح جهانی، گسترش سرمایه داری به دورافتاده ترین نقاط جهان، و تبدیل شدن جدال کار و سرمایه به مشغله همه اقشار اجتماعی در هر خرده کشوری که در دنیا وجود دارد، زمینه های رشد کمونیسم کارگری است. آینده کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان حزبی روشن است زیرا حزب آن اعتراض سرمایه داری کارگر است که بقول مارکس در هر لحظه در برابر چشمان ما جریان دارد و قوت میگیرد.

بحث من اینست که ما میتوانیم به اوضاع کنونی، به این روند تخریب، پاسخ بدهیم. ما می توانیم خود را از زیر آوار سوسیالیسم بورژوائی که امروز فرو میریزد کنار بکشیم و حمله طبقاتی خود را به بورژوازی با تمام قوا انجام بدهیم. مشروط براینکه بخواهیم این کار را بکنیم. دنبال یک چهارچوب فکری و عملی مناسب برای این امر باشیم. تا آنجا که به من بعنوان یک شخص برمیگردد، میگویم این چهارچوب وجود دارد و آن کمونیسم کارگری است.

### تاکیدی بر چند نکته (نوبت دوم سخنرانی)

فرصت زیادی نیست و فقط به چند نکته اشاره میکنم. در مورد اوضاع معیشتی طبقه کارگر در سطح جهانی لازم است بگویم که انقلاب سوسیالیستی از وخامت وضع کارگران استنتاج نمیشود. امروز فقر وسیع و اوضاع بینهایت مشقت باری دامان اقشار حاشیه تولید و بیکاران در بسیاری از کشورها را گرفته است. این محصول جامعه سرمایه داری و انزجار آور است. اما در مجموع اوضاع طبقه کارگر و بویژه بخش دارای امنیت شغلی بهبود نسبی پیدا کرده. این اوضاع را برای انقلاب کمونیستی و کارگری مساعدتر میکند. بهبود دائمی وضع طبقه کارگر قدرت طبقه را افزایش میدهد. فقط میخواهم تاکید کنم که انقلاب سوسیالیستی و اصلاحات در اوضاع کارگران کاملا با هم خوانائی دارند.

رفقائی اظهار کردند که "دوراهی ای جلوی ما وجود ندارد و بطور قطع مسیر کمونیسم کارگری را خواهیم پیمود". بنظر من این دوراهی بطور واقعی وجود دارد. گفتن اینکه ما

راهمان را انتخاب کرده ایم و به عنوان حزب کمونیست قطعا جزء جریان‌اتی خواهیم بود که کمونیسم کارگری و بالنده آینده را نمایندگی خواهیم کرد ممکن است انسان را به هیجان بیاورد، اما بر اقدامات مهم و انتخاب‌های مهمی که امروز باید صورت بگیرد سایه میاندازد. رفیق... با مشاهدات خیلی کمی از کردستان به هیجان آمده است. من میگویم آنروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد ارتش و پاسدار یک لحظه نمیتواند در کردستان بماند. آنروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد دخالت کند حزب دموکرات به یک جریان بی نفوذ حاشیه ای در کردستان تبدیل میشود. این قدرت واقعی کارگر در کردستان و ایران است که هنوز به میدان کشیده نشده. بنظر من برای تحقق این روندها ما باید امروز انتخاباتهای واقعی و مهمی بکنیم.

ما امروز هنوز ادامه خطی آن چیزی هستیم که در گذشته بوده ایم. با همه تغییراتی که در چهارچوب فکری و عمل سیاسی مان صورت گرفته است. ما انتهای رادیکالیزاسیون جنبش ضد پوپولیستی هستیم. همه ما محصول جنبش ضد خلق گرائی هستیم. تا وقتی پوپولیسم زنده بود، ما، به مثابه نیروی نقد کننده آن همسو، هم خط، پر انرژی و فکور عمل میکردیم. و دقیقا با شکست پوپولیسم است که منتقدش، هر قدر هم که منسجم و سیستماتیک باشد، به حاشیه رانده میشود و حرف زیادی برای گفتن و کار زیادی برای کردن پیدا نمیکند. بحث کمونیسم کارگری از جمله تلاشی است برای اینکه ما را از این چهارچوب فراتر ببرد. آن جنبش ضد پوپولیستی که به ما رهبران، ساختمان تشکیلاتی، کادرها، مشغله‌ها و سازمانهایی که باید اداره شان کنیم را داده است کار خود را کرده و خیرش را رسانده است. هیچکس را از این فراتر نمیتواند ببرد. الان چهار پنج سال است که جستجو برای پیدا کردن چهارچوب‌های فکری و سیاسی که بتواند پاسخگوی نیازهای زمان ما و رشد ما و تکامل جنبش کمونیستی باشد آغاز شده است. خصلت مشخصه حزب ما از بدو تشکیلش این تکاپو بوده است و نه جاجوش کردن در قالبهای داده شده. امروز که این واقعیات عظیم دارد رخ میدهد اهمیت این تلاش بمراتب موکدتر میشود. تا آنجا که به حزب کمونیست به معنی اخص مربوط میشود کمونیسم کارگری تبیین یک چنین چهارچوبی است. آیا توانسته ایم کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست جایگزین دستگاه فکری و عملی ضد پوپولیستی بکنیم؟ آیا توانسته ایم همان همدلی، همسوئی و همان احساس حقانیت را که در دوره مبارزه ضد پوپولیستی از بالا تا پائین جریان ما را در بر میگرفت اینبار حول کمونیسم کارگری بوجود بیاوریم؟ پاسخ من منفی است. کمونیسم کارگری از یک آلترناتیو فکری و عملی پیشنهادی در حزب زیاد فراتر نرفت. وقتی کسی میگوید ما انتخابمان را بعنوان یک حزب کرده ایم، حتما اعتقاد و عزم

خودش را نشان میدهد، اما بنظر من دارد این واقعیت را کم رنگ میکند. چرا نتوانستیم حزب را حول این تبیین از مسائل کمونیسم همدل و هم خط کنیم؟ رفیق... گفت که علت اینست که این بحثها بخشا مبهم مانده است و بویژه به نقشه عمل ها و شرح وظایف و کنترل و حسابرسی و غیره منجر نشد. در یک کلمه، استنتاج کنکرت از آن نشد و امروز باید مشخص تر حرف بزنیم. من میدانم که هر پراتیکی حاصل نقشه عمل و کنترل و آموزش و اینهاست. اما نقص ما در کمبود اینها نیست. بنظر من اتفاقا تا همینجا زیاد نقشه عمل داده ایم و تقریبا راجع به کلیه عرصه های فعالیت از ریز و درشت نتیجه گیری کنکرت کرده ایم. تا سطح نحوه گذاشتن پای چپ جلوی پای راست و راه رفتن از این بحث نتیجه گیری عملی کرده ایم. مشکل ابا اینجا نیست. سوال اساسی اینست که نقشه کش و بازرس و کنترل کننده و آموزش دهنده خود از کجا قرار است بیاید. بازرس را چه کسی بازرسی میکند و آموزگار را چه کسی آموزش میدهد. ما میخواهیم یک حزب بر مبنای این نظرات برود و در بیرون خود، در جامعه و در درون طبقه کارگر آموزش بدهد و سازمان بدهد. اگر تازه کار ما این باشد که با چند نفر از این کنگره بیرون برویم و بقیه اعضاء حزب را موضوع فعالیت آموزشی خودمان قرار بدهیم دیگر حزب نساخته ایم، دانشکده باز کرده ایم. جنبش ضد پوپولیستی و حزب ما حاصل آموزش و نقشه عمل نبود. حاصل یک نقد اجتماعی و تلاش برای متحد کردن انسانهای کمونیستی بود که راسا خودشان به صحت این نقد در تبیین افق و وظایفشان پی برده بودند. کمونیسم کارگری هم در همین موقعیت است و به همین روش میتواند رشد کند. ما نتوانسته ایم در حزب کمونیست حرکتی برای درک و فهم جامعه موجود و کمونیسم موجود بر مبنای این خطوط بوجود بیاوریم. ما امروز آن کادرهای کمونیستی را که در جستجوی مستقل خویش برای درک اوضاع اجتماعی و دورنمای انقلاب کارگری راسا به حقانیت جمع بندی ما در بحث کمونیسم کارگری رسیده باشند و این جمع بندی را، مانند سیستم ضد پوپولیستی پیشین، قطب نمای پراتیک سیاسی خود و حزبشان قرار بدهند، آنطور که باید نداریم. به این معنی ما هنوز موفق نشده ایم چهارچوب فکری و عملی حزب کمونیست را با این بحث ها دگرگون کنیم. این ضعف پاسخهای ما نیست، بلکه نشانه محدودیت های تلاشی است که تا بحال کرده ایم....

خلاصه کلام، من فکر میکنم بحث بر سر اینست که آیا حزب ما میتواند این چهارچوب را به یک چهارچوب جا افتاده و تعمیم یافته فکری و عملی برای رهبران و فعالینش تبدیل کند یا خیر. این راه خودش را دارد. در بحث دیگری خواهم گفت که این راه چیست و در دوره آینده به چه شیوه ای باید برای این تلاش کنیم. ...